

هابیت

جی. آر. آر. تالکین

مترجم: طاہرہ شکوری



هابیت

..... نویسنده: جی. آر. آر. تالکین • مترجم: طاهره شکوری
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: سمیه شکرزاده
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: استودیو جوانه • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۲
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۰۰۰-۴

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: کالر، تای-. □ عنوان و نام پدیدآور: هابیت / جی. آر. آر. تالکین؛ مترجم طاهره شکوری؛

ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۲. □ مشخصات ظاهری: ۲۶۴ ص. □

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۰۰۰-۴ □ وضعیت فهرست نویسی: فیپا □ یادداشت: عنوان اصلی: The Hobbit.

□ موضوع: داستان-- قرن ۲۰م. □ شناسه افزوده: شکوری، طاهره، مترجم □ رده بندی کنگره: PZY □ رده

بندی دیویی: ۹۱۴/۸۲۳ [ج] □ شماره کتابشناسی ملی: ۶۹۶۳۵۵۶۵ □ اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فهرست

فصل اول: مهمانی غیرمنتظره.....	۷
فصل دوم: کباب برّه.....	۳۱
فصل سوم: استراحت کوتاه.....	۴۶
فصل چهارم: روی کوه و زیر کوه.....	۵۴
فصل پنجم: معماها در تاریکی.....	۶۵
فصل ششم: از چاله درآمدن و به چاه افتادن.....	۸۴
فصل هفتم: اقامتگاه عجیب.....	۱۰۲
فصل هشتم: پروانه‌ها و عنکبوت‌ها.....	۱۲۷
فصل نهم: بشکه‌ها و فرار از بند.....	۱۵۴
فصل دهم: استقبال گرم.....	۱۶۹
فصل یازدهم: در آستانه در مخفی.....	۱۷۹
فصل دوازدهم: اطلاعات مهم.....	۱۸۷

فصل سیزدهم: لانه خالی	۲۰۶
فصل چهاردهم: آب و آتش	۲۱۶
فصل پانزدهم: تجمع قبل از طوفان	۲۲۵
فصل شانزدهم: دزدی شبانه	۲۳۴
فصل هفدهم: گسستن ابرها	۲۳۹
فصل هجدهم: سفر بازگشت	۲۵۰
فصل نوزدهم: صحنه آخر	۲۵۷



فصل اول: مهمانی غیرمنتظره

هابیتی داخل یک حفره در دل تپه‌ای زندگی می‌کرد، البته نه از آن حفره‌های نمورو کثیف و ناجوری که پراز کرم و بوی کثافت‌اند یا حفره‌های خالی و خشک پراز شنی که داخلشان چیزی برای خوردن پیدا نمی‌شود و اثراتی برای نشستن وجود ندارد. این حفره مال یک هابیت بود، بنابراین رفاه و آسایش در آن موج می‌زد.

در ورودی خانه هابیت کاملاً گرد و شبیه به دریچه کشتی بود، درست وسط این در سبز هم یک دستگیره برنجی زرد و براق به چشم می‌خورد. در به یک راهروی لوله‌ای شکل مانند تونل باز می‌شد؛ تونلی آرامش‌بخش و عاری از دود که گفش پوشیده از کاشی و فرش بود و دیوارهایش را دیوارپوش‌ها آراسته بودند. از آن جایی که هابیت عاشق مهمان بود، کلی میخ چوبی برای آویزان کردن کلاه و کت روی دیوار تونل نصب کرده و چند صندلی براق هم داخلش گذاشته بود. تونل می‌پیچید و می‌پیچید و در دل تپه پیش می‌رفت. این تپه در میان تمام آدم‌هایی که در چند کیلومتری اطرافش ساکن بودند به نام تپه معروف بود.

در مسیر پیچ‌درپیچ تونل تعداد زیادی درِ گرد کوچک وجود داشت. تمام اتاق خواب‌ها، انبارهای مواد غذایی که تعدادشان زیاد بود، شربت‌خانه‌ها، کمدهای لباس (هابیت اتاق‌هایی داشت که کلاً به لباس اختصاص داشتند)، آشپزخانه‌ها، اتاق‌های غذاخوری، همه در یک طبقه و درواقع یک راهرو قرار گرفته بودند و خانه هابیت طبقه دیگری نداشت. وارد خانه که می‌شدی بهترین اتاق‌ها همه سمت چپ قرار می‌گرفتند، چون تنها اتاق‌هایی بودند که پنجره داشتند؛ پنجره‌هایی گرد که در تورفتگی‌های دیوار تعبیه شده بودند و به باغ هابیت و چمنزارهای اطرافش واقع در دامنه‌های منتهی به رودخانه پایین تپه اشراف داشتند.

این هابیت بسیار ثروتمند بود و بگینز نام داشت. خاندان بگینز از زمان‌های خیلی دور در مجاورت تپه زندگی می‌کردند و از نظر دیگران افراد بسیار محترمی بودند، نه فقط به خاطر این که بیشترشان ثروت و دارایی زیادی داشتند، بلکه چون اصلاً سراغ ماجراجویی نمی‌رفتند و به کارهای غیرمنتظره دست نمی‌زدند، طوری که خیلی راحت می‌توانستی بگویی یک بگینز به فلان سؤال چه جوابی خواهد داد، بدون این که لازم باشد به زحمت بیفتی و چیزی از او بپرسی. داستان ما درباره این است که چه طور

یکی از افراد این خاندان به ماجراجویی دست زد و به جایی رسید که دید تمام کارها و حرف‌هایش غیرمنتظره‌اند. شاید او با این کار عزت و احترامش را جلوی همسایه‌ها از دست داد، ولی چیزی عایدش شد که... خب، با دنبال کردن داستان بالأخره متوجه می‌شوید آیا او در نهایت دستاوردی داشت یا نه.

مادر هایت داستان ما... ولی اصلاً هایت چه موجودی است؟ به نظرم در این دوره و زمانه که تعداد هایت‌ها بسیار کم شده و از -به قول خودشان- آدم‌گنده‌ها هم کناره می‌گیرند، لازم است توضیحاتی درموردشان بدهم. آن‌ها افراد قد کوتاهی هستند (یا بودند) که تقریباً نصف ما قد دارند و از کوتوله‌های ریش‌دار کوتاه‌ترند. هایت‌ها ریش ندارند. قدرت جادویی‌شان هم یا کم است یا اصلاً ندارند، ولی یک توانایی معمولی دارند که کمکشان می‌کند وقتی آدم‌گنده‌های ابلهی مثل من از راه می‌رسند -آدم‌هایی که دارند سربه‌هوا قدم برمی‌دارند و مثل فیل چنان سروصدا راه انداخته‌اند که صدایشان از چند کیلومتری شنیده می‌شود- تندوتیز و بی سروصدا غیبشان بزند. از شکم خیلی راحت چاق می‌شوند، لباس‌های رنگ روشن می‌پوشند (مخصوصاً سبز و زرد)، کفش به پا نمی‌کنند، چون از پاهایشان موهای پرپشت قهوه‌ای رنگی شبیه به موهای فرفری سرشان رشد می‌کند و کف آن‌ها از چرم طبیعی پوشیده شده است، دستانشان انگشتان قهوه‌ای رنگ کشیده‌ای دارند که می‌توانند استادانه از آن‌ها استفاده کنند، خوش صورت و مهربان‌اند و از ته دل خنده‌هایی شیرین و دلنشین سر می‌دهند (به خصوص بعد از شام که اگر امکانش فراهم شود در یک روز دو بار می‌خورند).

خب، حالا به اندازه کافی اطلاعات دارید که بتوانیم داستان را ادامه بدهیم. همان‌طور که داشتم می‌گفتم، مادر هایت قصه ما -یعنی بیلبو بگینز- بلادونا توک^۱ معروف، یکی از سه دختر خارق‌العاده توک پیر بود. توک پیر سرکردگی هایت‌های آن طرف آب -همان رودخانه کوچکی که از پای تپه رد می‌شد- را به عهده داشت. بین بقیه خانواده‌ها شایعه‌ای دهان‌به‌دهان می‌گشت. آن‌ها می‌گفتند لابد سال‌ها قبل، یکی از اجداد توک با یک پری ازدواج کرده است، که البته حرف مزخرفی بود، با این حال نمی‌شد برخی از ویژگی‌های افراد این طایفه را انکار کرد که خیلی با خصوصیات هایت‌ها جور در نمی‌آمد، مثلاً هر چند وقت یک بار افرادی از قبیله توک می‌رفتند و به ماجراجویی می‌پرداختند. یک دفعه می‌دید بی‌هیاهو و بدون جلب توجه غیبشان می‌زد، خانواده‌هایشان هم صدایش را در نمی‌آوردند. به هر حال واقعیت این بود که در بین مردم، توک‌ها با این که ثروت و دارایی بیشتری داشتند به اندازه بگینزها قابل احترام نبودند.

1. Bilbo

2. Belladonna Took